بسم الله الرحمن الرحیم درس خارج اصول استاد سید محمد جواد شبیری 14 فروردین 1391.

بحث در مورد تعدی از مرجّحات منصوصه به مرجّحات غیر منصوصه بود. عرض شد که در سه مقام می شود بحث کرد. مقام اول اینکه آیا اگر اخبار علاجیه نبود، ما بودیم و احادیث حجّیّت خبر واحد، آیا حکم به تقدیم ذو المزیه می کردیم یا خیر؟ مقام دوم اگر در مرحله اول حکم به تقدیم ذو المزیه می کردیم، اصل اولیه تقدیم ذو المزیه بود، از اخبار علاجیه بر خلاف این قاعده چیزی استفاده می شود یا خیر؟ مطلب سوم اینکه اگر ما اخبار یعنی ادله اولیه را نسبت به حکم صورت متعارضین گفتیم از آن چیزی استفاده نمی شود، آیا از اخبار علاجیّه مرجّح بودن کل مزیهٍ استفاده می شود یا خیر؟

سؤال: این با مقام دوم چه فرقی دارد؟

پاسخ: مقام دوم بر فرض این بود که ما در مقام اول قائل شویم به ترجیح ذو المزیه. اگر بگوییم ذو المزیه را مقدم بداریم از اخبار علاجیه بر خلاف ان استفاده می شود یا خیر؟ مقام سوم اینکه اگر ما در مقام اول قائل به ترجیح ذو المزیه نشدیم، آیا از اخبار علاجیه در واقع د وتا چیز مختلف است. یعنی دو شق دارد و مقام اول هر شق آن یک بحث جداگانه باید در موردش بشود.در مقام اول ما اختیار کردیم که از اخبار حجّیّت خبر واحد، ترجیح ذو المزیه استفاده نمی شود. گفتیم که اخبار حجّیّت خبر واحد، نسبت به ظرف تعارض اصلا اطلاق ندارد. اگر هم اطلاق داشته باشد، لازمه تعارض دو دلیل تساقط است. این محصل عرضی که ما در مقام اول داشتیم.

در مقام دوم هم عرض کردیم که اگر قائل بشویم که اصل اولی ترجیح ذو المزیه هست، در اخبار علاجیه دو دسته اخبار داریم. یک سری اخبار علاجیه ای داریم که مثلا مطلقات توقف هست یا مطلقات تخییر هست بنا بر اینکه قائل به تخییر باشیم. این اخبار را یعنی در واقع به راحتی می توانیم بگوییم این اطلاق ندارند. و مطلقات توقّف در اینجا جاری نیست بلکه باید ذو المزیه را اخذ کرد. به این بیان که گفتیم که همچنان که مطلقات مثلا تخییر را ما با ادله ای که دال بر ترجیح بود چگونه جمع می کردیم؟ می گفتیم مطلقات تخییر در جایی هست که حیرت باشد. تحیّر باشد و ام اندانیم کدام یک از این دو خبر را باید بر دیگری ترجیح بدهیم. و در جایی که یکی از دو خبر را شارع ترجیح داده است دیگر تحیّری در کار نیست.

سؤال:

پاسخ: این معنای اولیه اش همین است. نیازی به تخصیص ندارد یعنی اینها در مقام این است که وقتی تحیّر داشتید چه کنید. یا مثلا اخبار توقّف می گفت که اذا لم تعلم کدام یک از این دو خبر مطابق واقع است، باید متوقّف شوید. اخبار ترجیح می گوید که آن خبر ذو المزیه، خبری که مرجّح دارد، داخل در علمَ می شود. علم انه حکم الله علم انه قولنا خب همن وجهی که در مرجّحات منصوصه به وسیله آن تعارض بین اخبار ترجیح و اخبار تخییر یا اخبار توقّف را برطرف می کردیم، عین همان بیان در جایی که ما حجّیّت ذو المزیه را از ادله اولیه استفاده کنیم استفاده می شود دیگر. یعنی بیان این بود که وقتی یکی از دو خبر حجّت شد اخبار توقف یا اخبار تخییر نمی آید. حالا این حجّیت را چه از اخبار علاجیه استفاده کنید چه از ادله اولیه حجّیّت خبر واحد. آن تفاوتی ندارد. بحث این است که حجّیّت یکی از آنها اگر استفاده کردید دیگر تعارض بین آنها و اخبار مطلقات توقّف و مطلقات تخییر نیست. ولی عمده عرض کردیم که این اخبار نیست. عمده مثلا در مقبوله عمر بن حنظله است. مقبوله عمر بن حنظله می گوید که اگر این مرجّحات نبود توقّف کن. آخر مقبوله عمر بن حنظله تعبیری که در آخر مثلا مقبوله عمر بن حنظله این است که اذا کان فذلک فارجح حتی تلقی امامک و ان الوقوف عند الشبهات خیر من الاقتحام فی الهلکات. این می گوید که وقتی مرجّحات نبود باید توقف کنید. تنها در صورتی شما می توانید به کلّ مرجّح تعدی کنید که از خود مقبوله عمر بن حنظله بتوانید القای خصوصیت کنید. یعنی اخبار مرجّحات را اگر بتوانید القای خصوصیت کنید که مرحوم شیخ هم قائل به این است که القای خصوصیت می شود فبها. و الا اگر نتوانید القای خصوصیت کنید، مجرد اینکه ادلّه اولیه حجّیّت خبر، اقتضای حجّیّت ذو المزیه را می کند کافی نیست. اخبار مثل مقبوله عمر بن حنظله تخصیص آن ادله اولیه است. این می گوید که آن ادله اولیه مربوط به ظرف معمولی است. حجّیّت در غیر ظرف تعارض را اثبات می کند اما به ظرف تعارض کاری ندارد. ولی فبنابر این اگر ما ذاتا هم قائل به این باشیم که اخبار حجّیّت خبر واحد، ظرف تعارض را شامل می شود که قائل نیستیم و می گوییم که آن اخبار به ظرف تعارض نیست، اگر قائل به آن هم نباشیم مقبوله عمر بن حنظله اقتضا می کند که آن اخبار را ما به ظرف تعارض ناظر نبینیم. محصّل عرضی بود که در یکی دو جلسه قبل عرض کردیم. پس عمده بحث که اینجا مطرح است در مقام دوم اینکه ببینیم آیا واقعا از مقبوله عمر بن حنظله و اخبار علاجیه ای که در مقام ترجیح است، اخبار ترجیح، می شود القای خصوصیت کرد یا خیر؟ که مقام سوم ما هم در واقع همین است. بحث در مقام دوم و مقام سوم نهایتا به یک جا منجر می شود آن این است که القای خصوصیت از اخبار ترجیح صحیح هست یا خیر. مرحوم شیخ انصاری علیه الرّحمه، وجوهی را برای القای خصوصیت در واقع فرموده است. حالا بفرمایید وجوهی را برای استفاده از مرجّحیت کل مزیهٍ از اخبار ترجیح فرموده است. چهار پنج تا وجه از مجموع فرمایشات ایشان استفاده می شود. من اکتفا می کنم به سه وجه آن. سه وجه مهمتر است که احیانا در کلماتی که از مرحوم شیخ گاهی اوقات نقل کرده اند به همین سه وجه اکتفا کرده اند ولی مجموعا پنج وجه است فرمایش مرحوم شیخ به عنوان دلیل یا مؤید استفاده می شود. اما آن سه وجهی که عمده این سه وجه است وجه اول این است که فرموده اند که در روایت اوثق و اصدقهما فی الحدیث به عنوان مرجّح ذکر شده است. این اوثق و اصدقهما فی الحدیث از آن استفاده می شود که کلّ شیءٍ یکون اقرب الی الواقع فی نظر المکلّف، این مرجّح است. این فرمایش مرحوم شیخ. یک توضیحاتی در مورد این فرمایش هم در جلسات قبل دادیم اما بررسی این فرمایش. در مورد فرمایش مرحوم شیخ چند نکته اینجا هست. اولا خود مرحوم شیخ قبلا فرموده اند که ذکر اوصاف راوی در مقبوله عمر بن حنظله به عنوان مرجّح احد الحکمین علی الآخر هست. در مقام حکومت مرجّح هست نه در مقام روایت. بنابراین نمی شود از مرجح مقام حکومت در اصل خصومت مرجح مقام روایت را استفاده کرد. این یک که خب خیلی ها این اشکال را مطرح فرموده اند. در تقریرات مرحوم شیرازی هست مرحوم حاج آقا رضا همدانی و دیگران. من تصور نمی کنم که مرحوم شیخ غفلت داشته باشد از این نکته. ایشان در واقع علی الفرض می خواهد بحث کند. می گوید بنابر اینکه این را مرجّح بدانیم اینگونه استفاده می شود و الا تصوّر نمی کنم. می گوید اگر این را بگوییم در مقام روایت هست و اختصاص به مقام حکومت ندارد از آن این مطلب استفاده می شود علی الفرض یعنی بر مبنای کسانی که قائل هستند که این مرجّح حکمین نیستو مرجّح احد الروایتین علی الاخری هست، این از آن استفاده می شود. علی القاعده باید فرمایش شیخ را اینگونه حمل کرد. بعید است که شیخ از این مطلب واضح غفلت داشته باشد. ولی به هر حال رو مبنای شیخ نیست دیگر این مطلب. پس این اشکال اول. اشکال دوم آهان این را ادامه بدهم در مقبوله عمر بن حنظله که اوثقهما ذکر شده است، برای ترجیح بر مقام حکومت است و مرفوعه زراره هم از جهت سندی معتبر نیست. مرفوعه زراره اشکال سندی دارد و مقبوله عمر بن حنظله اشکال دلالتی دارد. پس این یک اشکال.

سؤال:

پاسخ: مرفوعه را شیخ خیلی واضح بیان نمی کند که بالاخره مرفوعه را پذیرفته است یا خیر. بعضی جاها تعبیر می کند که حتی کسانی که دعب آنها خدشه در اسناد نیست به اصطلاح مثلا محدّث بحرانی در ابن ابی جمهور مناقشه کرده است و امثال اینها. از بعضی از فرمایشات شیخ استفاده می شود که مثل آن مرفوعه زراره از جهت سندی معتبر نمی داند. از بعضی جاها استفاده می کند که عمل مشهور ضعف سند آن را جبران می کند و خیلی از مجموع فرمایشات شیخ یک مطلب روشنی در مورد اینکه آیا مرفوعه زراره را بالدخره قبول دارد یا خیر.

سؤال:

پاسخ: هر دو اش را آورده است. شیخ اینجا تصریح می کند می گوید که در مرفوعه تعبیر اصدقهما فی الحدیث در مقبوله است و اوثقهما در مرفوعه است. و هر دو اش را شیخ تکیه کرده است. علی أی تقدیر بحث این است که این دو تعبیری که صفات راوی را مرجّح قرار داده است یکی از آنها در مرفوعه هست که اشکال سندی دارد و یکی در مقبوله است که اشکال دلالتی دارد. این محصل اشکال اول. اشکال دوم اینکه به نظر می رسد که این دلیل اخص از مدعا است. خب اصدقهما فی الحدیث و اوثقهما، فوقش این است که اینها بگوییم که در مقام مرجّحیت ارجح صدورا است. ببینید مرجحات گاهی اوقات مربوط به جهت صدور است. گاهی اوقات مربوط به دلالت است. این فوقش مرجبحاتی که مربوط به صدور هست، آنها را القای خصوصیت چون فرض این است که اوثق یعنی آن چیزی که صدورش را قوی تر می کند اما اینکه یکی نسبت به جهت صدورش قوی تر است به آنها کاری ندارد. یا یکی از آنها از جهت دلالت، دلالت روشن تری دارد، فرض کنید دو تا روایت هستند که جمع عرفی نداشته باشند نزدیک هم باشند ولی یکی ظهورش قوی تر از دیگری باشد. آیا مجرد اینکه یکی از آنها ظهورش قوی تر باشد و یکی از آنها ظهورش ضعیف تر باشد، در حدی نیست که عرفا جمع کنند. این را هم آیا می توانیم از این روایت استفاده کنیم. این استفاده نمی شود در حالی که مدعای شیخ تعدی به کل مرجّحٍ لا خصوص مرجّح صدوری. این هم اشکال دوم. اشکال سوم که اشکال نقضی است، اساس آیا واقعا این مطلب درست است که مجرّد اینکه شارع اوثق را مرجّح قرار داده است ما می فهمیم که مطلق مرجّحات ببینید شبیه همین مطلب در خود کلمه ثقه هست. شارع در مقام اصل حجّیّت وقتی خبر ثقه را حجّت قرار داده است آیا ما از این می توانیم القای خصوصیت کنیم و بگوییم کل خبر یکون فیه اماره المطابق للواقع یکون الحجه چون ثقه یعنی کسی که غالبا خبرش مطابق واقع است. آن کسی که خبرش غالبا مطابق با واقع است و طریقیت دارد به خاطر غلبه مصادفت با واقع جشارع خبرش را حجّت قرار داده است. خب از اینکه شارع خبر ثقه را حجت قرار داده است آیا ما می توانیم القای خصوصیت کنیم و بگوییم هر اماره ای معتبر است؟ اوثق هم شبیه همین است دیگر. اوثق در واقع همان ثقه ای که ذاتا حجّیّت دارد که از آن نمی شد القای خصوصیت کرد حالا می گوید اگر این دو خبر در مقایسه با هم دیگر راوی یکی از آنها وثاقت بیشتری داشت همچنان که از اصل اعتبار وثاقت نمی شود القای خصویصت کرد، از اعتبار اوثقیت در ظرف تعارض هم نمی شود القای خصوصیت کرد. چه نکته ای دارد؟ همان نکاتی که شما مثلا مطلق ظن را حجت نمی دانید.حالا مطلق ظن نوعی، شخصی حجت نمی دانید و از حجیت خبر ثقه القای خصوصیت نمی کنید اینها هم هست چه فرقی دارد چطور شد اینجا می شود القای خصوصیت کرد آنجا نمی شود؟ این خیلی روشن نیست. این البته یک جواب نقضی است در جواب های حلی این مطلب روشن تر می شود که چرا اساسا اینجاها نمی شود القای خصوصیت کرد.

سؤال:

پاسخ: مجرد اینکه شارع یک شیء خاصی را مرجّح قرار داده است یعنی مطلق ظن مرجّح است؟ چه فرقی دارد؟ نکته اش چیست؟ یعنی مجرد اینکه اوثق را شارع مرجّح قرار داده است یعنی اینکه مطلق ما یکون فیه اماره ال اقربیه الی الواقع مرجّح است؟ آن هم عین همین است یعنی اگر قرار باشد القای خصوصیت کنیم باید هر دو جا بشود القای خصوصیت کرد. حالا نکته چهارم و پنجم که عرض می کنم مطلب روشن تر می شود.

سؤال:

پاسخ: خب باشه حالا یعنی از این، نه عیب ندارد می خواهم بگویم که متعارف مواردی که اوثق هست حالا فرض کنیم این مطلب هم همین جور باشد. آیا از این استفاده می شود که اگر جایی غیر متعارف بود یعنی به تعبیر مرحوم شیخ تعبیرشان این جور می کند می گوید اگر دو تا راوی باشند یکی از آنها به نقل به معنا استاد تر باشد در نتیجه خبری که او می آورد اوثق باشد یعنی خودش اوثق باشد به خاطر همین که به نقل به معنا وارد تر باشد. مرجّح رایو است یعنی صفت راوی اگر مرجّح باشد ما از آن تعدی می کنیم به جایی که صفت روایت، دو تا روایت هست یکی از آنها نقل به معنا شده است و یکی نقل به لفظ. ما میگوییم آن که نقل به معنا شده است او را باید کنار بگذارید و آن که نقل به لفظ شده است را باید بپذیرید به دلیل اینکه احتمال مطابقت خبری که نقل به لفظ شده است بیشتر است به دلیل اینکه شارع، اوثقیت به جهت طریقیتش مرجّح قرار گرفته است نه به جهت اینکه موضوعیت داشته باشد. این را هم ضمیمه کنم که مرحوم شیخ اشاره می کند می گوید اوثقیت با اعدلیت و اورعیت فرق دارد. اعدل و اورع ممکن است به جهت جهات موضوعی باشد. ممکن است شارع می خواسته عدالت را در جامعه رواج دهد. می خواسته است ورع را در جامعه رواج دهد این است که خبر اورع را بر خبر ورع مقدم داشته است. ممکن است البته این نکته را ضمیمه کنم مرحوم امام اینجا می گوید که نه، اورع و اعدل هم به جهت طریقیتش مقدم است. نه به جهت موضوعیت. توضیحاتی می دهد من حالا توضیحات مرحوم امام را کاری ندارم.

سؤال:

پاسخ: نه نه ایشان می گوید کسی که اورع است بیشتر احتیاط می کند در نقل حدیث. وقتی بیشتر احتیاط کرد در نقل حدیث اشتباهش در نقل کمتر می شود.

سؤال:

پاسخ: نه آنها یک بحث های دیگری است. بحث اصلا مرجّحات حاکم و غیر حاکم را کنار بگذارید، فرض این است که دیگر اینها مرجّحات فرض کردیم که به عنوان راوی داریم نگاه می کنیم. آن یک اشکال است که اینها وقتی باب حکمین غیر از باب روایتین پس آن اشکال یک اشکال دیگر است.

ببینید مرحوم شیخ بحثش این نیست که نمی شود اعدل و اورع از جهت طریقی مرجّح باشد. بحثش این است که ما دلیل قاطع نداریم. ممکن است اعدل و اورع به جهت موضوعیت مرجّح قرار داده شده باشد. یعنی عرفا، عرف یقین نمی کند که اعدل و اورع حتما به جهت طریقیت هست. ممکن است به جهت طریقیت باشد ممکن است به جهت موضوعیت باشد. در آن موضوعیت متصوّر هست. ولی در اصدق و اوثق، اینها موضوعیتش مطرح نیست. آن که راستگو تر است راستگو قولشان بیشتر به واقع نزدیک است. اوثق چون قولش به واقع نزدیک است. و الا اگر به این خاطر که اصدق به اصطلاح تقوای بیشتری دارد که آن همان اورع و نمی دانم اعدل و امثال این تعبیرات است. اینکه خصوص صادق بودن را دست رویش گذاشته است و خصوص وثاقت را رویش دست گذاشته است حتما به جهت طریقیت است. حتما جهت طریقیت است و موضوعیت در آن دخالت ندارد. این فرمایش مرحوم شیخ. خب بحث ما این است که ثقه هم که ذاتا اشکال سومی که طرح می کردیم آن این که ثقه هم که خبرش حجّت است، با عادل فرق دارد. یک موقعی شارع می گوید که خبر عادل حجت است خب شماب گویید که خبر عادل ممکن است عدالت موضوعیت داشته باشد. شارع برای رواج عدالت در جامعه، خبر عادل را حجّت قرار داده است و خبر فاسق را از حجیت انداخته است. ولی وقتی خبر ثقه را حجّت قرار می دهد، این ثقه جنبه طریقیتش است. فقط به جنبه طریقیت آن ملاحظه شده است. دیگر جنبه های موضوعی در آن عرفا مورد نظر نیست. بنابر این چه فرقی است بین اینکه شما در اصل حجّیّت خبر از حجّیّت خبر ثقه به حجّیّت کل امارهٍ تعدی نمی کنید، القای خصوصیت نمی کنید، نمی گویید که مطلق ظن حجت است یا لا اقل مطلق ظن نوعی حجت است، مطلق اماره عقلائیه حجت است همچین حرفی را نمی زنید. ولی اینجا چرا همچین حرفی را فرموده اید؟ این در واقع نقض آن. اما حلّ قضیه که اشکال چهارم پنجم ما هست این است که ببینید، اساسا طریقیت یعنی چه؟ طریقیت یعنی اینکه خیلی وقت ها طریقیت بر مبنای غلبه استوار است. غالب موارد یک شیئی که مطابق واقع است موارد مشکوک را هم بر طبق آن رفتار می کنیم. اوثق یعنی کسی که غالب موارد خبرش مطابق واقع است. اصدق یعنی کسی که غالب موارد خبرش مطابق واقع نیست. خب شارع اگر دیده باشد آن کسی که اصدق است یعنی صفت وثاقت در اکثر موارد دارد، آن غلبه ای که در اصدق هست را شارع اعتبار بخشیده باشد لازمه اش این نیست که در جایی که یک روایت نقل به لفظ شده باشد آن را هم تعدی کرده باشد. ببینید توضیح و ذلک اینکه ممکن است فرض کنید کسی که اوثق هست، فرض کنید نود درصد اخبارش مطابق واقع است معمولا. و طریقیتی که در قول اوثق هست اقوی باشد از طریقیتی که در روایت نقل به لفظ شده نسبت به روایت نقل به معنا شده باشد. هیچ ملازمه ندارد که حالا که یکی اوثق هست یعنی شارع ملاحظه کرده است میزان طریقیتی که در اوثق هست با میزان طریقیتی که در نقل به لفظ هست. بگوییم حتما این دو تا مساوی هم هست همچین ملازمه ای ندارد. یا به تعبیر دیگر اینگونه بگوییم که خیلی وقت ها آن چیزی که اوثق هست کاشف از این است که یک ملکه ذاتی در گوینده اش وجود دارد. ملکه راستگویی. ملکه وثاقت و این ملکه وثاققت سبب می شود که در موارد مشکوک هم اقتضای مصادفت به واقع را ایجاد کند. یک نکته ذاتی در گوینده ایجاد کند که این نکته ذاتی سبب شود که حتی در مواردی که شک داریم که اینجا هم مطابق واقع هست مطابق واقع باشد. ولی آیا اینکه مجموع مواردی که نقل به لفظ شده است، فرض کنید صد تا خبر نقل به لفظ شده است. این صد خبری که نقل به لفظ شده است نسبت به خبر منقول به لفظ ملکه ای در آن ایجاد می کند یک صفت ذاتی در آن ایجاد می کند اینکه ایجاد نمی کند. توجه فرمایید منقول به لفظ، یک هیئت راسخه که در آن ایجاد نمی شود. یعنی به تعبیر دیگر اخباری که منقول به لفظ هستند، این اخبار از یک شخص واحد که صادر نمی شوند. این منقول به لفظ از این آقا است، این منقول به لفظ از این آقا است، هر کدام از یک آقا است. این خبر های مختلفش هم یک جهت مشترک که در آنها نیست که بگوییم همه آنها از یک پیکره واحد هستند در این پیکره واحد ما ملکه تصویر کنیم نه اوثق را شما می توانید بگویید این آقایی که خبرش در مجموع موارد مطابق واقع است، از اوثقیت دارا بودن ملکه به اصطلاح مطابق واقع حرف زدن را استفاده می شود. یک هیئت راسخه ای در آن وجود دارد که حرف هایش دروغ نمی گوید، اشتباه نمی کند، یک ویژگی برای راوی ایجاد می شود که این ویژگی سبب می شود که در جایی هم که شک داریم این اماریت پیدا کند برای اینکه این مطابق واقع است. آیا خبر منقول به لفظ، یک جهت وحدانی بین مجموع مواردش وجود دارد که ما بتوانیم به وسیله آن در جایی که شک کردیم که این خبر منقول به لفظ مطابق با واقع هست یا نیست؟ یعنی نکته اش یکسان نیست. درست است که نفس منقول به لفظ بودن نفس اینکه این خب یک سری اشتباهاتی را در منقول به معنا هست که در منقول به لفظ نیست. منقول به معنا ممکن است آن کسی که می خواهد چیز کند اشتباه کند در نحوه نقل به معنا کردن. یعنی در منقول به معنا اشتباهی متصور هست که در منقول به لفظ متصور نیست. این غیر از این است که منقول به لفظ یک جهت مشترکی بین جمیع مواردش باشد و آن جهت مشترک منشأ شده باشد که شارع این را مقدم بدارد.

سؤال:

پاسخ: ببینید راوی ای که معمولا نقل به لفظ می کند، اجازه دهید من بعدا روی این مطلبی که شما می گویید یک کمی فکر کنم. اصل فرمایش مرحوم شیخ هم روی همین تکیه اش است می گوید که اگر اوثقیت به جهت این است که غالب موارد یک راوی نقل به لفظ می کند، تکیه اش در اوثقیت روی این نکته است حالا من اجازه دهید یک قدری بحثش را پخته می کنم بعد عرض می کنم به نظرم با هم دیگر فرق دارد.

سؤال:

پاسخ: خب ایشان قائل به همین است که مطلق مرجّحات را اینها کأنه مقدم می دارد دیگر.

سؤال:

پاسخ: اوثق می شود ولی بحث شیخ این است که اگر آن که معمولا، نه اوثق نمی شود اوثق در خصوص مورد مراد نیست. اوثق یعنی کسی که در نوع موارد وثاقتش بیشتر است، شیخ همین را می گوید که مرجح بودن اوثقیت راوی سبب می شود که اوثقیت روایت هم مرجّح باشد. بحث ما این است که اوثقیت راوی می تواند سبب ایجاد یک کشف ملکی در راوی شود که این کشف ملکه در اوثقیت روایت نیست. بحث ما این است که نکته ای که چرا مرجّح شارع قرار داده است خبر راوی اوثق را چون راوی اوثق ملکه ای دارد که این ملکه او را از افتادن در خلاف واقع باز می دارد. یعنی مقتضی اجتناب از مخالفت با واقع هست. ولی این نکته ملکه ای که در راوی هست، این در مورد روایت همچین ملکه ای نمی شود.

سؤال:

پاسخ: نه نه نکته اش را نگرفتید. نه توجه به نکته بحث نکردید. ببینید فرض کنید یک کسی که اوثق هست، صد خبر دارد. اوثق هست یعنی چه؟ یعنی نود خبر را ملاحظه کردیم دیدیم نود تا خبرش مطابق واقع است. صحبت سر این است که این نود خبری که مطابق با واقع است به چه خاطر مطابق با واقع بوده است؟ به دلیل اینکه یک ویژگی یک صفت نفسانی هیأت ناسخه ای در نفس شخص بوده است که ای هیأت راسخه سبب شده است که این مطابقت نود درصدی را ایجاد کرده است. مطابقت در نود درصد را واقع را ایجاد کرده است. ما می گوییم همین ویژگی که در خود راوی هست، این ویژگی سبب می شود که آن ده درصد را هم مطابقت با واقعش را بیاوریم. اگر شما مواردی که خبر منقول به لفظ است مقایسه کنید با مواردی که منقول به معنا است در واقع موارد منقول به معنا درست است که احتمال اشتباه در آن وجود دارد ولی مواردی که منقول به لفظ هست، در این مجموعه اش یک ویژگی مطابقت با واقع وجود ندارد. آن طرف در واقع یک ویژگی وجود دارد. یعنی منقول به معنا ابعد عن الواقع است. این دو را با هم دیگر نمی شود مقایسه کرد. شارع در جایی که به تعبیر دیگر یک موقعی در اوثق، اماره صدق است. شارع اماره صدقی که در اوثق هست به خاطر ملکه ای که وجود دارد را معتبر دانسته است. ولی در ما نحن فیه در منقول به لفظ اماره صدق نیست. در منقول به معنا اماره کذب است. بحث سر این است که می شود القای خصوصیت کرد یا خیر. اگر شارع جایی که یک خبر اماره صدق دارد، آن را

سؤآل:

پاسخ: بحث من این است در القای خصوصیت نمی شود کرد. اگر شارع آن را مقدم بدارد می گوییم سمعا و طاعتا. بحث سر این است که عرف مجرد اینکه شارع در مورد اوثق به جهت اماره صدق داشتنش او را مقدم داشته است نمی توانید بگویید در منقول به لفظ، این باید مقدم باشد چون منقول به لفظ خودش اماریت ندارد. منقول به معنا اماره کذب دارد. اگر می گوییم منقول به لفظ اماره صدق دار به معنای اینکه آن اماره کذبی که در منقول به معنا هست یعنی آن زمینه ی اشتباهی که در منقول به معنا هست، آن زمینه در منقول به لفظ نیست. آیا مجرّد اینکه در جایی که شارع اوثق را به خاطر اماره ای که در خود اوثق هست اگر مقدم داشته باشد این لازمه اش این است که در جایی که در دیگری زمینه اشتباه هست این را مقدم داشته باشد بر آن معلوم نیست. علاوه بر اینکه میزان های چیزشان هم نی شود مقایسه کرد. یعنی اوثق اماریتی که یک شخص این میزان اماریتی که شخص اوثق دارد، این میزان اماریتش معلوم نیست این میزان اوثق با اماریت کذبی که نقل به معنا دارد یکسان باشد. ممکن است اماریت اوثق قوی تر باشد از اماریت نقل به معنا از نقل به لفظ. اینجا همین اشکال ایشان مطرح می شود که اگر اوثقیت ناشی از نقل به لفظ و نقل به معنا باشد اینها اماریت هایش یکی می شود. یعنی منشأ اینکه این اوثق شده است این است که غالبا نقل به لفظ می کند. آیا اینها صورت می شود یا خیر این هم باشد ادامه بحث فردا. عرض کنم خدمت شما فردا کلاس راهنما من به نظرم بحث مرحوم آقا ضیاء را در این بحث ها یک بحث جمع و جوری است در تعدی از مرجّحات منصوصه از غیر منصوصه در نهایت الافکار ملاحظه فرمایید اینها بحث خیلی قابل استفاده ای است.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد